بهار ۱۹۹۷ برای بازدید از کاخ ملک حسین به اردن دعوت شدم. دوستم «ایتان هبار» این بازدید را ترتیب داد، آهارون شرف نیز ما را در این بازدید همراهی کرد. راننده و معاون مورد اعتمادم، اسحاق جیبلی را نیز به جمع‌مان اضافه کردم. این تجربه شگفت‌انگیزی برای او بود.

ژانویه ۱۹۵۴ جیبلی سرباز جوانی در واحد ۱۰۱ هگادا بود که در عملیات تلافی‌جویانه اردوگاه لژیون اردن در عزون، در پاسخ به قتل یک کارگر یهودی در رعنانا شرکت داشت.

در جریان این عملیات جیبلی از ناحیه زانو آسیب دید و نمی‌توانست حرکت کند. «مایر هرصیون» فرمانده این عملیات او را روی دوش خود حمل کرد در حالی که گلوله دیگری به گردن او اصابت کرد.

وقتی مشخص شد آسیب سختی که جیبلی دیده است گروه را به خطر می‌اندازد، از آنها خواست تا او را در آن منطقه رها کنند. بعد از دو ساعت‌ونیم در حالی که همچنان خون‌ریزی داشت اما روحیه‌اش را حفظ کرده بود و شعرهای پالماخ را با صدای بلند می‌خواند، سربازان لژیون او را پیدا کرده و به درمانگاهی در اردوگاه عزون منتقل کردند که چند ساعت قبل از این مورد حمله قرار گرفته بود. از آنجا به بیمارستانی در رام‌الله و از آنجا نیز به زندان زرقاء منتقل شد.

پل قدیمی بیلی گذشتیم که از آن زمان با یک پل مدرن و بزرگ جایگزین شده است. خاطرات گذشته برایمان تداعی شد. خاطراتی که در آن اردن برای ما به معنای واقعی کلمه سرزمین مقصد بود. مرسدس بنز کاخ در سمت شرقی ساحل منتظر ما بود. خیلی سریع از مقابل نگهبانان و ایست‌های بازرسی گذشت. همه جا سربازان می‌ایستادند و سلام نظامی می‌دادند. پاسپورت‌ها در جیبمان باقی ماند تا وقتی که در شب همان روز، به پل آلن بی در مسیر برگشت رسیدیم.

«ژنرال علی شکری» مدیر دفتر خصوصی ملک حسین، مشاور و رازدار او، از ما به گرمی استقبال کرد و ما را به برادر بزرگ‌ترش «ماهر» که تاجر بود، معرفی کرد. آن دو، پروژه‌ای که جزیره صلح نامیده می‌شد، واقع در منطقه «باقوره ـ نحریم» در جنوب «کینرت» را به ما نشان دادند. قرار شده بود این منطقه هشتصدوچهل هکتاری، به عنوان منطقه‌ای خاص در توافق صلح اردن- اسرائیل باشد که اسرائیلی‌ها بتوانند بدون پاسپورت و ویزا به آن وارد شوند. این جا منطقه‌ای است که تحت حاکمیت اردن و مالکیت اسرائیل است و از این جهت موقعیت خاصی دارد. ژنرال علی شکری برای ما از رؤیای ملک حسین برای تبدیل این منطقه به مروارید خاورمیانه در زمینه‌های گردشگری، هتل، تفریحی، تجاری، آموزشی و غیره تعریف کرد. کل جهان کرد و ساخت، برگشتیم. سرویس‌های حرفه‌ای معماری «ای - بی- تخنون» به ریاست «باری هولتزمن» از «عین-حرود» را استخدام کردیم که برای چند روزی توسط نخست‌وزیر، ایهود باراک، به ریاست بخش پیگیری، برنامه‌ریزی و نظارت در دفتر نخست‌وزیر منصوب شد. از تلاش و وسیله کم نداشتیم. نامه‌های فوق‌العاده‌ای از وزرای دولت اردن برای نسل‌های آنها دریافت کردیم. با تمام مردم اسرائیل با درد هفت خانواده اسرائیلی از «بیت-شیمش» هم‌درد بودیم، خانواده‌هایی که اعضای خود را در تیراندازی سربازان اردنی به تپه جزیره صلح از دست دادند. ملک حسین را که برای تسلیت به خانواده‌های داغدار، در منازلشان در بیت-شیمش، زانو زد تحسین کردیم.

ملک حسین از دنیا رفت و پسر ارشدش، عبدالله دوم، وارث تاج و تخت او شد. رؤیای جزیره صلح اشتیاق پادشاه جوان را شعله‌ور می‌کرد همان‌طور که اشتیاق پدرش و اشتیاق ما را شعله‌ور می‌کرد و برکت ایمان به آن بود که ما را برای تحقق آن همراهی می‌کرد.

همسرم ربکا، شادی زندگی‌ام، از من پرسید بعد از اینکه تکلیفم را در مورد خانه، بچه، نوه، طایفه خود انجام داده‌ام، چه چیزی من را در این سن راضی می‌کند. به من گفت، مدیر هم شده‌ای، کی آرام می‌گیری؟ به او گفتم رؤیای مهاجرت یهودیان ساکن آنجا به اسرائیل به صورت مخفی در سال‌های اول و با توافق پنهانی بعد از آن ادامه داد.

روابط پنهانی بین اسرائیل و مراکش به طول یک نسل و حتی بیشتر است که وجود دارد. با کمک شجاعانه ملک حسن دوم جلسات اولیه بین دو نماینده اسرائیلی و مصری را در خاک مراکش برگزار کردیم که منجر به بازدید تاریخی رئیس‌جمهور انور سادات از اورشلیم در نوامبر ۱۹۷۷ و در پی آن انعقاد توافق صلح شد.

بنابراین وقتی در اوایل سال ۲۰۰۰، پیشنهاد وسوسه‌انگیز خرید هتل و مرکز ورزشی تفریحی «میرمار» در فضل‌الله (محمدیه) در شمال کازابلانکا، به قیمت نزدیک به پنجاه میلیون دلار مطرح شد، علاقه زیادی به این پیشنهاد پیدا کردم. در چنین موضوعاتی دیدن بهتر از شنیدن درباره آن است، بنابراین برای دیدن این مکان به سفر رفتم. آهارون شرف، مدیر بخش بین‌المللی توسعه زمین، که به فرانسوی مسلط بود و از سال‌ها قبل دوستانی مراکشی از مقامات این حکومت داشت، وکیل «زاوی حفتص» نماینده همکاران من در معاریو، «ولادیمیر گوزنسکی» که به این پروژه علاقه‌مند شده بود و همچنین وکیل یوسی کوهن، من را در این سفر همراهی کردند.

رفتم، دیدم و مجذوب آن شدم. اول از همه از خود محل که کنار ساحل دریا بود، در داخل یک باغ زیبا و دوم، از دوستان مراکشی که با آنها ملاقات کردیم و تأثیر زیادی بر ما گذاشتند. فراتر از مزیت اقتصادی این پروژه، مزایای آن برای تقویت روابط بین اسرائیل با مراکش را دیدم. یک وکیل یهودی به اسم «جوزف برزیلی» از طرف صاحب این ملک منصوب شده بود تا با ما درباره این ملک مذاکره کند. ما اوقات خوب و جالب و لذت‌بخشی در شرکت او داشتیم. در چهارچوب این مذاکرات مهندس معماری برای بررسی این ساختمان برده بودم. او از آشنایان «وری شطریت» از مراکش بود. وقتی هواپیما در خاک مراکش نشست، در خانه‌ای، خاطرات کودکی‌اش از مراکش او را در خود غرق کرده بود، او همه مراکشی‌هایی را که با او ملاقات می‌کردند با داستان‌هایی از کودکی‌اش، با زبان محلی که به حالت عادی بازگشته بود و با دانش حرفه‌ای شگفت‌انگیزش، شگفت‌زده کرده بود. معاون مورد اعتماد من یهودا البوهر و همچنین آهارون شرف با او رفتند. یهودا البوهر در گذشته در مراکش خدمت کرد و بسیار برای مهاجرت یهودیان از آنجا تلاش کرد. این بازدید برای او فرصتی ایجاد کرده بود تا به مکان فعالیت‌های پنهانی صهیونیستی‌اش سر بزند.

رقابت سختی حول این پروژه ایجاد شد و در جریان مذاکرات نوساناتی وجود داشت اما بعد از گذشت چند ماه با هم به یک ارزیابی مثبت از وضعیت رسیدیم و برای مذاکرات نهائی با نماینده صاحب ملک به مراکش رفتیم. خیلی زود برایمان مشخص شد که صاحب این ملک خود پادشاه جوان، محمد ششم است. او نماینده‌اش را به سوی ما برای مذاکره فرستاد، «ادریس ژتو» کسی که در گذشته به عنوان وزیر دارایی مراکش خدمت می‌کرد. او ما را با آغوش باز در منزلش در کازابلانکا پذیرفت و در پایان گفت‌وگوی چند ساعته با او و وزیر گردشگری، «حسن صبار» به تفاهم رسیدیم. آن‌ها رفتند تا تأیید پادشاه را بگیرند اما در حالی که این تأیید در حال انجام بود در پایان سال ۲۰۰۰ انتفاضه تأسف‌آوری رخ داد که همه خاورمیانه را فرا گرفت و این پروژه محقق نشد. وقتی که این منطقه آرام بگیرد، این پروژه هم می‌تواند محقق شود.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۱۱۰

جزیره صلح



جیبلی چهار ماه در زندان بود، بازجویی و شکنجه شد اما هیچ حرفی نزد. درنهایت او موفق شد با کسانی که او را اسیر کرده بودند ارتباط برقرار کرده و باعث شود که با او نسبتاً خوب رفتار کنند که هم به دلیل شخصیت خود او بود و هم از این جهت بود که اردنی‌ها معتقد بودند که یک افسر ارشد اسرائیلی به دستشان افتاده است زیرا جیبلی هنگامی که اسیر شد درجه‌هایش را نزده بود. همچنین کفش‌های قرمزی که به پایش بود باعث شد که فکر کنند طعمه خوبی نصیبشان شده است. اسرائیل تمام تلاش خود را کرد تا این سرباز اسیر را آزاد کند. افراد یگان ۱۰۱ گروگان‌هایی از افسر و سربازهای اردنی گرفتند و در نهایت اردنی‌ها موافقت کردند که تبادل اسرا انجام شود. من در آن روزها به عنوان افسر اطلاعات در جنوب خدمت و به اریل شارون، فرمانده واحد ۱۰۱، که تلاش می‌کرد با این اسیر ارتباط گرفته و راهی برای آزادی او بیابد، کمک می‌کردم.

جیبلی چهار ماه بعد از اسارت، خبر داد که در آستانه آزادی است. او به سمت گذرگاه مندلبائوم در اورشلیم منتقل شد و در حالی که یک پایش می‌لنگید به سمت مرز اسرائیل حرکت کرد و در آغوش اریل شارون و رهاوام زعاوی (گاندی) قرار گرفت. در این تبادل دو افسر اسرائیلی و پنج سرباز لژیون تبادل شدند. از آن زمان جیبلی به اردن بازنگشت تا همان صبحی که ما را در بازدید از کاخ پادشاهی همراهی کرد. کمی بعد، پس از این که برای میزبانان اردنی داستان جیبلی را تعریف کردم که در اسرائیل دیگر به افسانه تبدیل شده بود، میزبانان به من قول دادند که در یکی از بازدیدهای بعدی برای جیبلی این امکان را فراهم کنند که از زندان زرقاء و همان سلولی که در آن زندانی بوده دیدن کند. زمان بازدید ما از اردن برای روز شنبه تعیین شد. از رود اردن و در یک مقیاس کوچک و مینیاتوری. شیمون پرز، پیشگام همیشگی جریانات صلح، به پروژه جزیره صلح مرکز تحقیقات سرطان ملک حسین پیوست که او قصد داشت تأسیس کند. با اجازه ملک حسین با دکتر منذر حدادین، وزیر آب‌وآبیاری، یادداشت تفاهمی برای توسعه این پروژه امضا کردیم.

این پروژه اشتیاق مرا شعله‌ور می‌ساخت. آن با شرکت توسعه زمین هماهنگ بود. من تصمیم گرفتم این چالش را نیز با وجود مشکلات و پیچیدگی‌های زیادی که در مسیر تحقق آن وجود دارد، خودم برطرف کنم. با افرادی از کیبوتص «اشدود - یعقوب» که امروزه روی زمین کار می‌کنند صحبت کردیم و به بررسی تاریخچه اولین نیروگاه اسرائیل که «پینهاس روتنبرگ» آن را طراحی کرد و ساخت، برگشتیم. سرویس‌های حرفه‌ای معماری «ای - بی- تخنون» به ریاست «باری هولتزمن» از «عین-حرود» را استخدام کردیم که برای چند روزی توسط نخست‌وزیر، ایهود باراک، به ریاست بخش پیگیری، برنامه‌ریزی و نظارت در دفتر نخست‌وزیر منصوب شد. از تلاش و وسیله کم نداشتیم. نامه‌های فوق‌العاده‌ای از وزرای دولت اردن برای نسل‌های آنها دریافت کردیم. با تمام مردم اسرائیل با درد هفت خانواده اسرائیلی از «بیت-شیمش» هم‌درد بودیم، خانواده‌هایی که اعضای خود را در تیراندازی سربازان اردنی به تپه جزیره صلح از دست دادند. ملک حسین را که برای تسلیت به خانواده‌های داغدار، در منازلشان در بیت-شیمش، زانو زد تحسین کردیم.

ملک حسین از دنیا رفت و پسر ارشدش، عبدالله دوم، وارث تاج و تخت او شد. رؤیای جزیره صلح اشتیاق پادشاه جوان را شعله‌ور می‌کرد همان‌طور که اشتیاق پدرش و اشتیاق ما را شعله‌ور می‌کرد و برکت ایمان به آن بود که ما را برای تحقق آن همراهی می‌کرد.

همسرم ربکا، شادی زندگی‌ام، از من پرسید بعد از اینکه تکلیفم را در مورد خانه، بچه، نوه، طایفه خود انجام داده‌ام، چه چیزی من را در این سن راضی می‌کند. به من گفت، مدیر هم شده‌ای، کی آرام می‌گیری؟ به او گفتم رؤیای جزیره صلح